



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: نکاح

تاریخ: ۲۹ بهمن ۱۳۹۹

موضوع جزئی: مسئله ۲۳- مقام دوم: پوشش مردان - جهت اول: ادله عدم لزوم

مصادف با: ۵ رجب ۱۴۴۲

سال سوم

جلسه: ۸۴

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

در مسأله ۲۳ عرض کردیم در دو مقام بحث می‌کنیم؛ مقام اول در باب پوشش زن بود و مقام دوم درباره پوشش مرد. بحث از مقام اول گذشت؛ در مقام دوم هم دو جهت مورد بحث است؛ یکی اصل پوشش مرد و اینکه آیا بر مرد لازم است پوشش داشته باشد یا نه. جهت دوم اینکه بر فرض قائل به لزوم پوشش مرد نباشیم (که نیستیم) چنانچه یقین به وجود ناظر باشد و اینکه زنی تعمداً به او در حال نگاه کردن است، آیا بر او واجب است خودش را بپوشاند یا نه.

دو جهت بحث در مقام دوم

در جهت اول بحث کلی است که آیا اساساً برای مرد پوشش لازم است یا نه؛ در جهت بحث در لزوم پوشش در یک فرض خاص است. عبارت سید در عروه را ملاحظه فرمودید؛ عرض کردیم اینجا نظر امام و مرحوم سید متفاوت است. مرحوم سید ضمن اینکه پوشش را برای مرد واجب نمی‌داند، اما می‌گوید مع العلم بتعمد النساء فی النظر پوشش واجب است؛ آن هم از باب حرمت اعانه بر اثم. گفتیم محشین در اینجا تعلیقه‌هایی دارند و به مرحوم سید اشکال کرده‌اند؛ از جمله کسانی که به مرحوم سید اشکال کرده امام (ره) است که در تعلیقه بر این عبارت مرحوم سید مرقوم فرموده‌اند «صدق الاعانة علی الإثم ممنوع فلا یجب علیهم التستر حتی مع العلم بتعمدها»؛ عبارت تحریر هم همین را می‌رساند، فرمودند: «و الاقوی عدم الحرمة». اینجا هم به مرحوم سید اشکال کرده‌اند که اینجا حتی در صورت یقین به تعمد نساء در نظر، باز اعانه بر اثم صادق نیست و در همین فرض هم پوشش بر مردان واجب نیست.

مجموعاً اگر بخواهیم این دو قول را با هم در نظر بگیریم، کأن بحث در اطلاق عدم لزوم پوشش مردان است. امام می‌فرماید مطلقاً پوشش بر مرد واجب نیست، ولو مع العلم بتعمد النساء فی النظر. برخی دیگر هم همین نظر را دارند. لکن مرحوم سید و بسیاری بر این عقیده‌اند که این اطلاق قابل قبول نیست. کأن تفصیل داده‌اند در مورد پوشش مردان بین فرض عدم العلم بتعمد النساء فی النظر و فرض علم بتعمد النساء فی النظر. این اطلاق و عدم اطلاق بالاخره در قالب این دو فرع یا این دو جهت خودش را نشان می‌دهد.

جهت اول: ادله عدم لزوم پوشش مردان

در جهت اولی که بحث از عدم لزوم پوشش و حجاب بر مردان است ببینیم چه دلیلی می‌توانیم بر این مدعا ذکر کنیم.

دلیل اول: اصل

دلیل اول، اصل است؛ بدین معنا که اگر دلیلی بر وجوب پوشش نباشد و دست ما از دلیل کوتاه باشد و شک کنیم در وجوب

پوشش بر مردان، اصل اقتضای عدم وجوب دارد. ما می‌بینیم آیه‌ای بر وجوب پوشش دلالت ندارد؛ هیچ یک از آیاتی که مربوط به حجاب است دلالت بر پوشش ندارد؛ هیچ یک از روایات دلالت بر لزوم پوشش ندارد؛ اجماعی هم در کار نیست. پس نه اجماع، نه روایت، نه آیه، بر لزوم پوشش وجود ندارد. لذا چون دلیلی بر لزوم پوشش نیست، اصل این است که واجب نباشد؛ اصل عدم الوجوب است. منظور از این اصل چیست؟ همان اصل اولی است عدم تکلیف و عدم وجوب است که در شبهات وجوبیه این اصل برائت اقتضا می‌کند که پوشش بر مرد واجب نباشد.

إن قلت: اینجا ممکن است کسی اشکال کند که از ادله حرمت نظر زن به مرد می‌توانیم لزوم پوشش مرد را هم نتیجه بگیریم؛ یعنی بگوییم ادله‌ای که دلالت می‌کند بر حرمت نظر زن به مرد که قبلاً گفتیم (چند دلیل از آیات و روایات) آنها بالالتزام دلالت می‌کند بر پوشش مرد.

قلت: اولاً: خود آن ادله دلالتش بر حرمت نظر زن به مرد محل اشکال است؛ ما در گذشته این را ذکر کردیم که اصلاً غیر از عورتین لازم نیست پوشانده شود، به این دلیل که عورتین را یا به معنای خاص خودش مایستقیح ذکره بدانیم یا مثلاً بنابر برخی روایات که عورت را به مابین السرة و الركبة اطلاق کرده بدانیم، غیر از این دلیلی بر حرمت نظر زن نداریم. پس اصل ادله حرمت نظر زن به مرد مخدوش است و دلالت بر حرمت نظر نمی‌کند.

ثانیاً: بر فرض که حرمت نظر زن به مرد ثابت شود، این لزوماً دلالت بر پوشش مرد ندارد. ما نمی‌توانیم در اینجا بگوییم چون اینها دلالت بر حرمت نظر می‌کند پس پوشش بر مرد واجب است. اصل ملازمه محل اشکال است.

سؤال:

استاد: اجمالاً این ملازمه را پذیرفتیم ولی در مورد مردان یک نکته‌ای وجود دارد که بعداً عرض خواهیم کرد. در مورد مردان آنهایی که می‌گویند نظر زن به مرد حرام است، آنها حتی نظر به وجه و کفین را هم اشکال می‌دانند. ... برخی از این آقایان معتقدند که مطلقاً نظر زن به مرد جایز نیست و حرام است. اگر این چنین است، آیا ملتزم به این می‌شوند که پوشش برای مرد در وجه و کفین هم واجب است؟ هیچ کسی چنین حرفی نمی‌زند. می‌خواهم عرض کنم که اصل ملازمه اینجا در مورد زنان وجود ندارد. من بر ممشای آنها می‌گویم که شما که معتقدید اینها دلالت بر حرمت نظر دارد، طبق نظر شما می‌تواند کسی این ملازمه را نفی کند؛ و الا ما اصل این را نپذیرفتیم و دیگر نوبت به اینها نمی‌رسد.

بنابراین به نظر می‌رسد دلیل اول می‌تواند اثبات کند عدم الوجوب را؛ البته همانطور که گفتیم اطلاق از این بدست نمی‌آید. این دلیل فی الجمله اثبات می‌کند عدم لزوم پوشش را. حالا اینکه در یک فرض خاصی پوشش واجب باشد، منافاتی با این اصل عدم وجوب ندارد. لقائل أن يقول مثلاً در فرض علم به تعمد النساء فی النظر، این پوشش واجب است مثلاً لحرمة الاعانة علی الاثم؛ کما اینکه مرحوم سید هم این را گفته‌اند. لذا منافاتی ندارد کسی این دلیل را بپذیرد اما در عین حال در آن فرض خاص به واسطه ادله دیگر این را محدود و مقید کند. بله، تا زمانی که دلیلی بر خلافش نیاید این حتی می‌تواند به نحو مطلق اثبات کند عدم لزوم پوشش را. تا اینجا فی الجمله اصل عدم لزوم پوشش بر مرد ثابت می‌شود. البته تا مادامی که دلیلی بر خلافش نیامده حتی اطلاقش را هم شاید بتوانیم استفاده کنیم. بله، اگر دلیلی بر خلافش آمد، آن وقت باید ببینیم آیا مضر به اطلاق هست یا نه.

دلیل دوم: سیره قطعی

دلیل دوم که مرحوم آقای حکیم در مستمسک به آن تمسک کرده، سیره قطعی است. ایشان می‌فرماید «أنه يظهر من کلماتهم أنه من القطعیات عند جمیع المسلمین و ینبغی أن یکون کذلک فقد استقرت السیرة القطعیة علیه»^۱ این دلیل دوم است که سیره قطعی بر عدم پوشش مردان داریم. یعنی بین المسلمین از ابتدا از قطعیات بوده که بر مرد پوشش واجب نیست. اینجا ممکن است کسی اشکال کند - چه اینکه برخی اشکال کرده‌اند - که آن مقداری که سیره قطعی بر آن وجود دارد و می‌توانیم بگوییم از قطعیات است، این است که مرد سر، صورت، گردن، دست، یک مقداری از ساق پا و پا را بپوشاند، اینها از قطعیات است؛ به دلیل اینکه همیشه مردان در انظار و در مقابل زنان در جاهای مختلف و امکانه و مواضع مختلف ظاهر شده‌اند؛ در حضور معصومین(ع) و در طول سال‌های بعد از زمان پیامبر(ص) و ائمه معصومین(ع) الی الآن، در حالی که سرشان را نمی‌پوشاندند؛ این مقداری که الان متعارف است و این هیچ‌گاه نه از ناحیه ائمه(ع) و نه از ناحیه عالمان دین مورد رد و منع قرار نگرفته است. این مقدار مسلم است؛ ولی نسبت به زائد بر این مقدار، اینکه مثلاً سینه یا شکمشان را لخت کنند، یا مثلاً ران‌ها و زانو، فقط در حد حفظ عورت خود را بپوشاند، این را نمی‌توانیم به سیره قطعی نسبت دهیم. بنابراین از این سیره قطعی فی الجمله می‌توانیم عدم لزوم پوشش مردان را استفاده کنیم، اما بیش از قدر متیقن قابل استفاده نیست. حتی با این سیره قطعی آن اطلاق را هم نمی‌توانیم اثبات کنیم؛ برای اینکه سیره یک دلیل لبی است؛ نهایتش این است که قدر متیقن را اثبات می‌کند. اطلاق لزوم پوشش از آن استفاده نمی‌شود. بنابراین مفاد این دلیل همین مقدار بیشتر نیست.

دلیل سوم: ضرورت

دلیل سوم هم در همین عبارت مرحوم آقای حکیم آمده است؛ چون در ادامه می‌فرماید: «بل تمکن دعوی الضرورة علیه»^۲ اضراب می‌کند و می‌گوید نه تنها سیره بلکه ممکن است ادعای ضرورت بر این حکم شود؛ یعنی همان ضرورتی که در بحث جلسه گذشته مطرح کردیم. ادای ضرورت و بداهت؛ یعنی مسأله عدم لزوم پوشش در مردان یک امری است که کاملاً بدیهی و روشن است و اساساً نیازمند اقامه دلیل نیست. شما به همه مسلمانان در همه ادوار و اعصار مراجعه کنید، اگر بگویید چرا حجاب بر مردان واجب نیست، همه می‌گویند این روشن است. این ادعای ضرورت هم امکان دارد مطرح شود. قهراً ادعای ضرورت درست است ولی مدی دلالة هذا الدلیل این است که اصل عدم لزوم پوشش ثابت می‌شود و قدر متیقن آن. اما زائد بر قدر متیقن نمی‌تواند با این دلیل ثابت شود.

پس در بین این سه دلیل، دلیل اول که اقتضای اصل است و اینکه بگوییم اصل اقتضای عدم وجوب دارد، شاید بتواند آن اطلاق را اثبات کند؛ مگر اینکه دلیلی در مقابلش اقامه شود. یعنی عدم لزوم پوشش بر مرد مطلقاً در آن باشد. اما آن دو دلیل دیگر نه؛ آنها نهایتش عدم لزوم پوشش در مقدار متیقن را اثبات می‌کند، اما نسبت به زائد بر قدر متیقن از این دو دلیل استفاده نمی‌شود.

ادله لزوم پوشش

به آن دو دلیلی که در جهت دوم هم به آن استناد کرده‌اند، یکی حرمة الاعانة علی الاثم و یکی نهی از منکر، آن دو دلیل هم

۱. مستمسک، ج ۱۴، ص ۵۹.

۲. همان.

چه بسا کسی اینجا بخواهد در اثبات لزوم پوشش تمسک کند. یعنی لقائل آن یقول که حرمة الاعانة على الاثم اثبات می‌کند لزوم پوشش بر مرد را مطلقاً. لذا قائل به لزوم پوشش هم دلیل دارد؛ ما سه دلیل اقامه کردیم برای عدم لزوم پوشش بر مرد. در مقابل، ممکن است کسی قائل به لزوم پوشش بر مرد باشد، آن هم مطلقاً و نه در فرض تعمد النساء. دلیلی هم که ممکن است اقامه شود، یکی حرمة الاعانة على الاثم باشد و دیگری نهی از منکر. این دو دلیل می‌تواند اثبات کند لزوم پوشش را برای مرد.

بررسی ادله لزوم پوشش

این دو دلیل را چون در جهت بعدی رسیدگی می‌کنیم، نمی‌خواهیم تکرار کنیم. به نظر ما چنین دلالتی ندارد. حتی در آن فرض، فضلاً عن مثل المقام که علم به تعمد نساء هم نباشد و بخواهد نگاه عادی به این دلیل حرام شود. بنابراین اگر بخواهیم دلیل قول به لزوم پوشش بر مرد را ذکر کنیم، چون آیه و روایتی نداریم، نهایتش همان روایات دال بر حرمت نظر به مرد است و یکی حرمة الاعانة على الاثم و یکی هم نهی از منکر. یعنی نهایتاً قائلین به لزوم پوشش بر مرد به سه دلیل می‌توانند تمسک کنند، که این سه دلیل هیچ کدام صلاحیت این امر را ندارند. ادله حرمت نظر زن به مرد که گفتیم دلالت نمی‌کند بر لزوم پوشش؛ حرمة الاعانة على الاثم و نهی از منکر هم که توضیح آن را در بخش بعدی بیشتر بیان خواهیم کرد، اینها خودشان دلالت بر لزوم پوشش در فرض علم به تعمد النساء فی النظر ندارند، چه رسد به جایی که علم و یقین به تعمد النساء فی النظر نیست. لذا وقتی آن فرض را رد کنیم، قهراً اینجا به طریق اولی رد می‌شود. برای اینکه تکرار نشود، آن دو دلیل را اینجا بررسی نمی‌کنیم؛ این را برای جلسه آینده می‌گذاریم.

شرح رسالة الحقوق

بحث در اولین حق زبان یعنی حفظ زبان و گرامی داشتن زبان از بدگویی و بدزبانی بود. گفتیم بدگویی و بدزبانی مصادیق مختلف دارد؛ ما به برخی از مهم‌ترین مصادیق آن اشاره می‌کنیم. اولین آن غیبت بود؛ درباره حقیقت غیبت و چهره واقعی و باطنی غیبت مطالبی را گفتیم. بحث درباره غیبت خیلی زیاد است و واقعاً از چیزهایی است که اگر بخواهیم ده‌ها جلسه درباره غیبت از زوایای مختلف بحث کنیم، امکانش هست. اینکه ریشه و منشأ غیبت چیست؛ اینکه چه گناهان دیگری از غیبت ناشی می‌شود؛ اینها بحث‌های زیادی دارد. من اجمالاً فقط به یک بحث مهم اشاره می‌کنم و رد می‌شوم؛ آن هم آثار دنیوی و اخروی غیبت است، که این می‌تواند خیلی مؤثر باشد.

آثار دنیوی و اخروی غیبت

آثار مهمی بر غیبت مترتب است و تبعات سنگینی در مورد غیبت ذکر کرده‌اند، هم در دنیا و هم در آخرت. در دنیا این آثار تارة فردی است و اخروی اجتماعی. آثار فردی غیبت در دنیا، منظور آثار مادی نیست؛ آثار دنیوی، می‌تواند آثار معنوی در دنیا باشد که البته عواقبش در برزخ و آخرت روشن می‌شود. براساس روایات، چندین اثر برای غیبت ذکر شده است؛ من چند اثر را ذکر می‌کنم و هر کدام را برایش یک روایت می‌خوانم و عبور می‌کنم.

الف) آثار دنیوی

۱. آثار فردی

اثر اول: ادنی الکفر

غیبت باعث می‌شود انسان به نوعی در پایین‌ترین مرتبه کفر قرار گیرد. اینکه غیبت انسان را در حد بسیار رقیقی از کفر قرار می‌دهد؛ بالاخره این آثاری است که اگر به این آثار دقت کنیم می‌فهمیم چه خبر است. روایت از پیامبر گرامی اسلام (ص) است که می‌فرماید: «أَدْنَى الْكُفْرِ أَنْ يَسْمَعَ الرَّجُلُ مِنْ أَخِيهِ الْكَلِمَةَ فَيَحْفَظُهَا عَلَيْهِ يُرِيدُ أَنْ يَفْضَحَهُ بِهَا أَوْلِيكَ لَا خَلَقَ لَهُمْ»^۳ می‌فرماید ادنی الکفر این است که شخصی از برادر خود یک مطلبی و کلمه‌ای را بشنود و آن را نگه دارد و حفظ کند و بخواهد به واسطه آن کلمه او را رسوا و مفتضح کند، این آدم‌ها هیچ نصیب و بهره‌ای ندارند. یک چیزی را می‌شنود، حالا به هر دلیلی او گفته و پیش این شخص یک حرفی زده، این را نگه دارد و به همین منظور این سخن را پیش خودش نگه دارد تا یک روزی این را علم کند تا او را رسوا کند. اینکه کسی یک کلمه‌ای را بشنود، بعد آن را پخش کند تا او را رسوا کند، یکی از مصادیق غیبت است. یک چیزی را گفته و خوش نداشته این مطرح شود، یک حرف بد و زشتی زده یا چیزی که نباید می‌گفته، این را شنیده و این را بعداً بیان کند؛ این یک شکل از غیبت است که از آن تعبیر می‌کنند به ادنی الکفر. درست است اینجا به صراحت کلمه غیبت نیامده که غیبت‌کننده کافر است، ولی اینکه از یک زاویه‌ای این کار به عنوان ادنی الکفر معرفی شده، یعنی یک اثر مهم فردی غیبت در دنیا این است که انسان را به دایره کفر نزدیک می‌کند. اینکه تخم مرغ دزد، شتر مرغ دزد می‌شود؛ کسی که این کار را بکند، هیچ بعید نیست سر از کفر در بیاورد؛ ممکن است کفر آشکار نباشد. یعنی یک کفر باطنی خطرناکی گریبان او را بگیرد؛ یعنی دلش از ایمان و توحید تهی باشد.

اثر دوم: دخول در ولایت شیطان

اما اثر دوم در دنیا این است که انسان را از ولایت خدا خارج می‌کند و داخل در ولایت شیطان می‌کند. امام صادق (ع) می‌فرماید: «مَنْ اَعْتَابَهُ بِمَا فِيهِ فَهُوَ خَارِجٌ مِنْ وَلَايَةِ اللَّهِ دَاخِلٌ فِي وَلَايَةِ الشَّيْطَانِ»^۴ خیلی عجیب است! چیزی که در کسی وجود دارد، کسی بیاید این را نقل کند و او خوشش نیاید، این از دایره ولایت خدا خارج می‌شود و در ولایت شیطان داخل می‌شود. آن وقت ببینید کسی که از ولایت خدا خارج شود، این چه امیدی به نجات دارد؟ این چه انتظاری از عنایت و لطف خداوند دارد که در دنیا مشمول این عنایات واقع شود؟ اصلاً بدترین مجازات و اثر برای غیبت همین است که انسان را از ولایت خدا خارج می‌کند و داخل در ولایت شیطان می‌کند. این خروج از ولایت الهی یعنی نابودی انسان.

اثر سوم: محاربه با خدا

اثر سوم، محاربه با خدا است. البته می‌تواند هر کدام از اینها ناظر به یک مرتبه از غیبت باشد و مطلق غیبت نباشد؛ ولی بالاخره عنوان غیبت در اینجا محقق است و تفکیک نشده که غیبت شونده چه کسی باشد. اینجا البته تعبیر محاربه با خدا برای یک قسم از غیبت ذکر شده که امام باقر (ع) می‌فرماید: «لَمَّا أُسْرِيَ بِالنَّبِيِّ (ص) قَالَ يَا رَبِّ مَا حَالُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَكَ قَالَ يَا مُحَمَّدُ مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ وَأَنَا أَسْرَعُ شَيْءٍ إِلَى نُصْرَةِ أَوْلِيَائِي»^۵ عجیب است این روایات؛ واقعاً اینها را ما یا نمی‌بینیم یا غافل هستیم، یا اینها را از یاد می‌بریم. می‌فرماید: در شب معراج پیامبر (ص) عرض کرد ای پروردگار، حال مؤمن،

۳. کشف الریبه، ص ۹۱؛ وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۲۱۱، باب ۴۹.

۴. امالی شیخ صدوق، ص ۹۱، مجلس ۲۲، ح ۳.

۵. کافی، ج ۲، ص ۳۵۲.

موقعیت و وضعیت مؤمن نزد تو چگونه است؟ فرمود: یا محمد، کسی که اهانت کند برای من دوستی را و ولیّی را، آشکار کرده با من محاربه و دشمنی خودش را؛ کأن اینجا دیگر خداوند می‌فرماید من وسط می‌آیم و من سریع‌تر هستم برای یاری کردن دوستان خودم از هر چیزی. ولیّ یعنی دوست خدا، ما نمی‌توانیم بگوییم که اینجا فقط امام معصوم(ع) است. ولیّ خدا، دوست خدا؛ کسی که دوست را و ولیّ را اهانت کند، محاربه با من کرده است؛ این جایگاه مؤمن نزد خداست. حالا مؤمن هم که الان اینجا ترازو نداریم درجه ایمان را بسنجیم و بگوییم این مؤمن واقعی است و آن مؤمن واقعی نیست. بالاخره آنهایی که به ظاهر حال مؤمن هستند، من بیایم بگوییم نه، این مؤمن نیست؛ چه بسا آنهایی که ما فکر می‌کنیم مؤمن هستند فی الواقع ایمانی در قلب آنها نباشد. آنهایی که مؤمن هستند به این عنوان نزد مردم محترم هستند؛ بیایم اهانت کنیم به آنها، آنها را خفیف و خوار کنیم، این هم یک مصداق غیبت است. توهین، البته خودش یک عنوان جداگانه‌ای است؛ عنوان توهین در روایات خودش یک عنوان مستقلی است و حکم دارد، اما قطعاً بخشی از مصداق اهانت، غیبت است؛ یعنی یکی از مصداق اهانت، غیبت است. لذا غیبت را قطعاً شامل می‌شود. حداقل بخش اعظم غیبت‌ها را شامل می‌شود. حالا شما حساب کنید کسی غیبت کند، اهانت کند، این می‌شود محارب با خدا؛ اصلاً غیبت کأن محاربه با خداوند است. آن وقت عجیب است که اینقدر این مسأله پیش ما عادی است و قبیح آن از بین رفته است. جالب است، ما چیزهایی که این همه با شدت و غلظت درباره آن روایات داریم، آن وقت در فرهنگ و عرف ما اصلاً انگار کأن اهمیت خودش را از دست داده است. ربا محاربه با خدا و رسول(ص) است، اما چقدر برای مردم عادی است. دروغ، غیبت؛ فرض کنید من به عنوان یک روحانی راحت غیبت کنم آن هم در انظار، این در نظرم کوچک جلوه کند آن وقت از آن طرف در برابر یک سری گناهان مردم که آنها هم مهم است، یک عکس العمل‌های تندی نشان دهم. ما باید توجه داشته باشیم مراتب این واجبات و محرمات و اهمیت و اولویت‌ها را توجه کنیم و به همین میزانی که ائمه(ص) حساسیت نشان دادند، ما هم باید حساسیت نشان دهیم.

سه اثر دنیوی دیگر باقی مانده که اینها را در جلسه آینده بیان خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»